



به یاد محمد حقوقی

در گمند آن دوبلدنابلا

- علی‌اصغر عطاءاللهی**

آه شاعر سپید موی نگران بانوی گیسویلند / حالا بی تو قطارها چه سنگین می‌گذرند! / چه تاریک / چه خاموش- / شاعر پیر

/ که بادها را به دشنمام می‌خواندی و می‌ماندی /

شاعر تاریک با تکیه بر عصا/ شاعر نگران

از کی وارد کادر شدی شده بودی، که دوربین تو را در قطار مرگ مرگ نشان کرد. نشان داد. با آن دو دریچه فلزین در سینه بی‌کیهت. قطار هول از کی تا کی که سرانجام از برج هول پایین آورد؛ کتسار آن نجیب‌زاده شهاردوی، کتار تندیس خیس تنها با غم باش، کتار صدای پای آب، کتار مردی که در غیار گم شده بود، کتار پریشانی گیسوان فروغ و در جوار آن نزد خراسانی در پوستین یادگار نیکانش و طنز و تاز یانه بهرام و شاعری که: چدایی از پای بادیش/چندان سنگین نبود/ که راهیای از دست بادهاش.
Slowmotion عکسی رنگی گرفتی. دوربین اتراق تو را در رواق «گیسوان علیشاه» نشان می‌دهد و تصویر شما دو تا را درشت می‌کند. سفوفنی پنجم بتهوون نوشته می‌شود و صف طولیل تشیع کندانگ که برای تو می‌گریند که از تو می‌گویند که چه ناگهان وقتی «و» آمد «تو» رفتی از تو که نقد نو را بنیان نهادی و نظام بخشیدی و از آن پس خیلی‌ها وقتی دهان باز می‌کنند با زبان تو می‌گویند و با دهان تو. از تو می‌گویند که بهترین شعرها را سروده‌ای درست، ما را گرفته‌ای و به هزار توی شعر برده‌ای، از آغاز تا امروز و ما را به درون شعر راه داده‌ی. راه شناخت شعر را به ما آموخته‌ای، اگر شناسیم، قدر نالشاس تو باقی می‌مانیم که هیچ‌کس از تو فراتر نمی‌ود نستانساز از تو گذشت. آه بزرگ، خیام، به راستی که آن ایم چه تند، چه با شتاب گذشت. راستی مگر شما خود بارها از آن قضاها نمی‌گفتید و آن جمله ایسن یکی، تا او آمد تو رفتن‌های پس چه وحشتی دارد وقتی که هر گز همدیگر را نخواهیم دید اما او بسیار می‌آید و ما نمی‌رویم و هنوز می‌مانیم و درد، این است. روزی که تنها خورشید از پشت آنبوه خنده‌های سپید با چشم‌های آه که هر بار هندنس‌های دیگر می‌یابند، می‌بینند که از کوره راه خاکی بالاود تا آبشار پیر همچنان می‌شنوی نوای تار شب و روز همسایه را در «گوشتافهان» و دیگر غریبه‌ای نیست که چشم بر تو داشته باشد. به خیام نزدیک می‌شوی با خاطره ایام دربین در «قرچی». «میمه» که برقیاران اسفند آرام آرام برفش را می‌نشانند و سایه دایه در ایوان خاکی رویه‌رو که در برابرش نسته‌ای واز چمنلمش می‌خوانی که تو را بخشیده است. ... تا آنکه که از خانه باستانی‌ت تنها چار کاشی ماند. حالا دیگر نگران آن چهار کاشی از یک صفحه چهار رنگ نقاشی با نقش گل – مرغ، چهار مرغ بچ چار شاخه دو بو قهر و آشتی که سال‌ها نوبسند یاد از دیوارش کند و در کوله بارت افکند، مباش آه تنهای تنها با این «چار کاشی منقوش» مرده‌ریک در هزار این ایوان بی‌نقش!

روزی سفر از سر گذاشتی /با همین چار کاشی همیشگی‌ای / در چارچوب میز شیشه‌ایات / ما برای تو دست تکان می‌دهیم نه برای قطاری که گذشت یا می‌گذرد /ما برای مسافر قطار دست می‌تکلیم /برای شاعری شکیبا و آگاه که نبیض زمان در شعرش می‌تپد.

زودا که شاعر مسافر از آن سوی زمان مست از جام مفرغی بساده آماده با زنبیل‌های صصیری و توری پرواز واژه ناب سرر از آب برخواهد کرد تا شاعران امروز را بنگرد که سرگشته در میان دالان‌های ترفییک ۲۰۰۰ نمی‌توانند دید که در ساحل این سو، نهالی دیگر کاشته شده است با پرندنه‌هایی زودا که رسیدن میوه‌ها خواهند رسید دیوب ممکن است تو با برده باشی، اما آب نه. دیگر نگران نباش، نگران ۵۰ متر اجارهای از خاک وطن که هر سال جغرافیایش عوض می‌شد. تو خود در گرانبگاه جهان بودی. گیمر در دارآباد، یونک، میرداماد، زعفرانیه، شهرک غرب و... نگران آسباب‌کنشی‌ها، خاشنه عوض کردن‌ها. نگران پیش‌پرداخت‌ها و اجاره‌ها که همیشه بیش از درآمد تو بود. با آن همه کارتن کتاب، بی‌تلب، چقدر می‌پرداختی تا اجاره می‌دادند شب، سربردامن ونگرنازری وطنی که این همه دوست‌سای می‌دشتی و خروس هزارلار را برافراش بروز می‌دای و در دورترین جا، دلت برای وطن یک ذره می‌شد تا بگذرانند. وطنی که به چقدر باید بپردازیم، اگر بگذرانند، وطنی که به تکه تکه‌اش شقی می‌وززیدی. دیدی؟ به راستی که «شاعری بی‌گناه‌ترین پیشه‌هاست» این را هولدترین برای مادرش نوشته بود ویدیوگفته‌است که تو، که از دوست می‌درایم، از این پس در نقدها و شعرها و کتاب‌ها ظاهر می‌شوی و لیخند می‌زنی به ما هر سال همراه باد پیدا می‌شوی.

کتاب اشباح یگدلی

احمد بیگدلی به تاریگی نوشتن مجموعه‌داستان «کتاب‌اشباح» را شروع کرده است. به گزارش ایسنا، این کتاب حاصل کارگاهفیلمنامه‌نویسی است که در آن تدریس می‌کند. طرح‌ها و ویرایش نهایی فیلمنامه‌ها کار خود اوست که در کلاس پرداخت و پخته شده‌اند. بیگدلی قصد دارد این فیلمنامه‌ها را به صورت مجموعه‌داستانی منتشر کند.

■ آقای نوش آذرا «سفرکرده‌ها» اولین اثر داستانی شماست که در ایران منتشر می‌شود، در حالی که سال‌های سال است مجموعه‌داستان‌ها و رمان‌های‌تان را در خارج از کشور منتشر می‌کنید. پرسش نخستین من این است که چرا این‌قدر دیر تصمیم به حضور در فضای ادبی ایران و انتشار نوشته‌های‌تان در داخل کشور گرفتید؟ آیا مشکلاتی در بین بود یا یک رویکرد شخصی باعث چنین تاخیری شده است؟

وقتی شروع کردم به داستان‌نویسی بسیار جوان بودم و مشکلاتم آنقدر زیاد بود که نمی‌توانستم بیرون از خود را تماشا کنم. داستان‌نویسی به من کمک کرد از خودم بیرون ببایم. یک راه بود و هر کتابی که منتشر کردم مثل ایستگاهی بود در این راه و به هر ایستگاهی که رسیدم مقداری از خودم را جا گذاشتم. تا ۱۰ سال پیش که احساس کردم تمام شده‌ام، سبک شده‌ام و می‌توانم بیرون از خودم را ببینم. بعد ناگهان دوره دیگری شروع شد در کار ادبی‌ام و در این فاصله زندگی‌ام هم از بنیاد تغییر کرد. تا پیش از این ماجرا قضاوت انسان‌ها برایم اهمیت داشت. اما امروز این‌طور فکر نمی‌کنم. دوست دارم اول زندگی کنم بعد بنویسم. ۱۲- ۱۰ سال پیش فرصت‌های خوبی پیش آمد. اگر می‌خواستم، می‌توانستم یکی، دو کتاب برای چاپ آماده کنم. اما کاملا آگاهانه از آن فضا، که اتفاقاً فضای خوبی هم بود، فاصله گرفتم. دلم نمی‌خواست در مسابقه‌ای شرکت کنم یا این توهم را به وجود بیاورم که با کسی مسابقه دارم. من از شکست نمی‌ترسم. از پیروزی هم بدم نمی‌آید. اصولا با مفهوم شکست و پیروزی مساله دارم. گاهی پیروزی عین شکست و شکست عین پیروزی است. بستگی دارد به موقعیت فرد. نوشتن و چاپ کردن خارج از کشور امنیت احتیاج دارد و به خلوت. در خارج مان با مضمون می‌نویسیم و زیر حباب آن امنیتی که انسان به آن احتیاج دارد تا بتواند خودش را بی‌محبا بیان کند وجود دارد. من سال‌ها زیر حباب زندگی می‌کردم تا خود به خود حباب ترک برداشت، شکست و از بین رفت. احساس کردم موقع‌اش رسیده که در ایران کتاب منتشر کنم و کردم. مثل این بود که دوباره به دنیا آمده باشم. خوشحالم که این اتفاق افتاد.

■ آیا رمان «سفرکرده‌ها» را به‌طور خاص برای انتشار در ایران نوشتید؟ در بازه‌ای بزرگ‌تر، اصولا هنگام نوشتن فقط به خود اثر فکر می‌کنید یا به وقایع پس از پایان نگارش هم نظر دارید و بر این اساس، به‌نوعی، در نوشتن داستان‌تان ملاحظاتی قائل می‌شوید؟

ادبیات خلاق بسیار پیچیده است. اگر نویسنده محظوراتی برای خودش قابل باشد، اثر حتما چیز مزخرفی از کار نمی‌آید. ادبیات با جدول ضرب، چستان و معمא فرق دارد. اصولا وقتی انسان خشمگین است بی‌پروا هم هست. من خشمگین بودم. حالا با خشمم رفیق شده‌ام. متانت فرق دارد با ملاحظه. نویسنده‌ای که چاپ‌های متعدد کتابش را می‌شمرد حتما با دیگران مسابقه دارد. چرا باید ملاحظه چیزی را داشته باشم؟ فوفش کتاب منتشر نمی‌شد. یک عنوان کتاب کپتر. یقین دارم نویسنده دیگری از راه می‌رسید بهتر از آن را می‌نوشت. در ادبیات حساسگری کار بیهودهای است. به «سفرکرده‌ها» سخت گرفتند. انتشار این کتاب چهار سال به درازا کشید. چندین مورد را بادا و شدند که اصلاح کردم. اما هیچ‌یک از آن موارد ساختاری نبود. **اجازه بدهید پرسشی کلی راجع به مساله‌های رمان در داستان بیان کنم و سپس به بررسی زبان رمان «سفرکرده‌ها» بپردازیم.** شما نویسنده‌های هستید که بیشتر سال‌های عمر‌تان را در کشوری غیر از ایران گذرانده‌اید و به‌طور طبیعی سال‌هاست از تباط‌تان با زبان زنده‌ای که در کوچه و خیابان‌های ایران جریان دارد قطع‌الست. آیا می‌پذیرید که دوری بسیار طولانی از وطن روی زبان داستان‌نویس مهاجر تاثیر منفی می‌گذارد و اگر می‌پذیرید، چگونه درصد مقابله با این مشکل برآمده‌ید؟

نه. اشتباه می‌کنید. رضا دانشور ۲۵ سال است که در فرانسه زندگی می‌کند. چندی پیش داستانی برایم خواند. آن نظر لحن و زبانی که در داستان به کار گرفته بود بی‌نظیر بود.مهندسید امیرشاهی، بهمن فرسی، محمود مسعودی و اکبر سردوزمی داستان‌هایی نوشته‌اند که از نظر لحن و زبان مانند آن‌را در ایران سراغ ندارم. نویسنده‌هایی هستند هم در ایران و هم در خارج که به زحمت می‌نویسند. باید مشخص صحبت کنیم. مثال بیاورید. بگویید اینجا تو به خطا رفتی. زبان عاطفی ما فارسی است. ۲۰ سال اول زندگی و محیطی که انسان در آن پرورش پیدا کرده تعیین‌کننده است. ما نویسنده‌ها در خارج ایران روی زبان تاکید داریم. روزی نیست که به فارسی ننویسم و فارسی نخوانیم. ۲۰ سال پیش که آقای دولت‌آبادی این مسأله را مطرح می‌کرد هنوز دهکده جهانی و رسانه‌های مدرن شکل نگرفته بود. علاوه بر این، ما یک زبان معیار داریم و یک زبان کوچه و بازار. فاصله این دو زبان به دلیل شکافی که بین فرهنگ رسمی و غیررسمی وجود دارد زیاد است. قلم را به دست می‌گیرم و می‌نویسم. احساس سستی نکرده‌ام که بخواهم با آن مقابله کنم. البته مثل هر نویسنده دیگری به یک ویراستار معتمد نیاز



جایزه کتاب سال دفاع مقدس در ماه‌های از ابهام

سیزدهمین دوره‌جایزه کتاب سال دفاع مقدس احتمالاً برگزار نمی‌شود. حسین نصرالله زنجانی ، مدیر ادبیات معاونت ادبیات و انتشارات بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس به ایسنا گفت: «در برخی از سال‌ها جایزه به صورت دوساله برگزار شده است و دور از ذهن نیست که امسال هم این اتفاق بیفتد.»

گفت و گو با حسین نوش آذر به مناسبت انتشار رمان «سفرکرده‌ها»

از شکست نمی‌ترسم

- حسین جاوید**



حسین نوش آذر، نویسنده ۴۶ ساله ایرانی، از سال ۱۳۶۴ ساکن آلمان است. چندین مجموعه‌داستان و رمان در خارج از کشور منتشر کرده است و سال‌های سال است، به‌طور مداوم، در مجلات چاپی و اینترنتی گوناگونی یادداشت‌هایش را در دسترس مخاطبان قرار می‌دهد. اولین حضور ادبی نوش‌آذر در ایران سال گذشته با انتشار ترجمه خوانندیش از رمان «پس باد همه‌چیز را با خود نخواهد برد» نوشته ریچارد براتیگان، شکل گرفت. رمانی که با استقبال بسیار خوب کتاب‌دوست‌ها مواجه شد. اوایل امسال نشر مورادی ترجمه او از رمان «یک زن بدبخت» براتیگان را هم به بازار

فرستاد. این‌گونه شد که به‌هنگام انتشار رمان ۳۱۰ صفحه‌ای «سفرکرده‌ها» در روزهای گذشته نام «حسین نوش‌آذر» برای اهالی کتب و ادبیات در ایران نامی ناشناخته نبود. «سفرکرده‌ها» رمانی است تاریخی و البته با تم‌های قوی اجتماعی و روان‌شناختی. این رمان در سال‌های ابتدای دهه ۲۰ می‌گذرد و فضای کودتازده و سیاه کشور در آن روزگاران را، بر پایه زندگی، یک وکیل مجلس و یک زن جوان آلمانی که در جست‌وجوی شوهرش به ایران آمده، تصویر می‌کند. ناشر این کتاب نشر «بی» است. به مناسبت انتشار «سفرکرده‌ها» سراغ «حسین نوش‌آذر» رفتیم و گفت‌وگویی با او انجام دادیم.

■ **می‌گویید با خودتان قرار گذاشته‌بودید به واقعیت نزدیک شوید. به‌طور خاص، نسبت واقعیت و تخیل در رمان «سفرکرده‌ها» چیست؟ اتفاقات این رمان و آن‌چه از آن در طول اثر سخن رفته تا چه اندازه حقیقی است؟ منظوم اسامی و ماجراهای زندگی خسرو پوراوود نیست، چه این‌که داستانی بودن آنها کاملا مشخص است. منظوم وقایعی است که در پس‌زمینه داستان رخ می‌دهد.**

من می‌خواستم دینامیسم شکل‌گیری خشونت را نشان بدهم در جامعه کودتازده پس از واقعه ۲۸ مرداد. در نظر من مجموعه عواملی که به خشونت می‌انجامد اهمیت داشت نه دراماتورژی آن وقایع. در واقع حوادثی که در داستان روی می‌دهد بی‌نفسه مهم نیست. پیامد آن حوادث برای من مهم بود. من با خشونت مخالفم. فکر می‌کنم ما به امنیت روانی احتیاج داریم و به گفتموگو. در این داستان اگر انسان‌ها با هم رابطه داشتند و می‌توانستند مشکلات‌شان را با هم در میسان بگذارند، اگر آنها این‌قدر تنها و طعمکار نبودند، در روابط آنها خشونت شکل نمی‌گرفت.

■ **نقش ماری لوتیس باخ در این میان چیست؟ یعنی امکان نداشت بدون حضور او بتوانید جامعه کودتازده و مسرخورده پس از ۲۸ مرداد، و به‌قول خودتان زمینه‌های آن خشونت را تصویر کنید؟ با همین خسرو پوراوود – وکیل مجلس شورای ملی – و اطرافیانش او و وقایع متعدد رمان؟ به نظر می‌رسد «سفرکرده‌ها» پتانسیل این را دارد که بدون حضور کاراکتر ماری لوتیس باخ و رخداد‌های مربوط به او هم به یک رمان خواندنی و کامل بدل شود. قصه‌تان از وارد کردن ماری لوتیس باخ به ماجرا چه بود؟**

اگر ماری لوتیس نبود، قطعاً داستان چیزی کم داشت. می‌خواستم اضمحلال شخصیتی یک انسان غربی در متن خانواده ایرانی را نشان بدهم. بارها شنیده‌ام که گفته‌اند هویت و فردیت ما هنوز به درستی شکل نگرفته است. من این حکم را نمی‌پذیرم. ماری لوتیس یک زن مدرن است. با خواسته‌هایش کاملا آشناست و با این حال به اضمحلال شخصیتی مبتلا می‌شود. در فاصله دو جنگ جهانی خیزشی در اروپا به وجود آمد و به نام خیزش پرندگان مهاجر، خانم‌های متعدد و ماجراجو سه افریقا و آسیا سفر می‌کردند و عکس‌ها و سفرنامه‌های‌شان را در نشریات اروپایی منتشر می‌کردند. بارها پیش می‌آمد که آنها در سرزمین‌های دوردست به اضمحلال شخصیتی مبتلا می‌شدند و از بین می‌رفتند. اروپایی‌ها آمریکایی‌ها تا زمان انقلاب اسلامی خودشان را صاحب مملکت ما می‌دانستند. ماری لوتیس و یارانش باید ذهنیت و قضاوت فرنگی‌ها نسبت به ما را نشان بدهند. استقلال سیاسی که ما به برکت انقلاب به دست آوردیم چیز بسیار ارزشمندی است.

ماجرای محاکمه مصدق، زبان آن بخش با زبان کل روایت متفاوت است. در مورد خاطرات سعید نفیسی، که به آن اشاره می‌کنید، باید بگویم که درست است سر تاسر خاطرات سعید نفیسی با متنی روان و نسبتاً شبیه به نثر امروزی نگارش شده، اما این نوع نثر نمی‌تواند نماینده زبان رایج در ابتدای دهه ۳۰ باشد. قبول دارید که، دست‌کم در مواردی غیر از دیالوگ‌ها و آن‌جا که رای سوم شخص روایت داستان را بر عهده دارد، نثر رمان اندکی بیش از آن‌چه باید امروزی است؟

«سفرکرده‌ها» تقریباً ۵۰ سال پیش اتفاق می‌افتد. در آن زمان پدر من جوانی بود ۲۴ ساله، تشکیل خانواده داده بود و کارمند دولت بود. یعنی شخصیت دایره واژگانی‌اش شکل گرفته بود. از آن زمان تا امروز حوادث زیادی در کشور ما اتفاق افتاده. با این حال اگر واژه‌هایی را که عمدتاً از فرهنگ سیاسی و نظامی به زبان راه پیدا کرده‌اند ندیده‌بگیریم، ممکن است به این نتیجه برسیم که زبان یکی مثل پدر من در این مدت چندان تغییر نکرده است. ما البته یک زبان مخفی و معترضی وجود داریم که هر ۱۰ سال یک بار کاملاً دگرگون می‌شود. زبان مخفی همه‌جای دنیا نمایانگر انسان‌هایی است که نتوانسته‌اند خودشان را با جریان رسمی فرهنگ تطبیق دهند. برای یادکردن زبان رسمی که هیچ‌نقرم پیش در ایران متداول بود ما دو راه داریم: باید به آثار مکتوبی که از آن دوره به جای مانده مراجعه کنیم و هم‌چنین لازم است که به دایره واژگانی اشخاص سالخورده‌ای که در آن زمان شخصیت و زبان‌شان شکل گرفته بود توجه کنیم. در هر حال قضاوت با منتقدان است.

■ «سفرکرده‌ها» بیش و پیش از هر چیز یک رمان تاریخی است. رمانی که سعی دارد بره‌های حساس، بسیار مهم‌والته تیره‌و تاز از تاریخ ایران را باز آفرینی کند. ناگزیر، رمان شما بر است از وقایع و رویدادهای تاریخی، بازسازی فضاها و جغرافیا و معماری آن روزهای ایران، به‌خصوص شهرهای تهران و کرمانشاه، و نیز تصویرگری ویژگی‌های رفتاری واجتماعی افراد در آن روزگاران. مایلم در این‌باره چند پرسش مطرح کنم. ابتدا این‌که، به نظر‌تان رمان تاریخی تا چه حد باید به واقعیت وفادار باشد و نویسنده تا چه حد مجاز به تحریف واقعیت و اضافه‌کردن چاشنی تخیل و وقایع خیالی به آن است؟ گمان نمی‌کنم هیچ دستوالعمل و قاعده مشخصی وجود داشته باشد. قرار است که نویسنده با خودش می‌گذارد. قرار من با خودم این بود که به واقعیت نزدیک بشوم. این‌نخستین و احتمالاً آخرین تجربه من است در نوشتن رمان تاریخی. احساس می‌کردم چیزی در آن دوران هست که هنوز ما تکلیف خودمان را با آن کامل مشخص نکرده‌ایم. گره‌ای بوده که هنوز باز نشده. می‌خواستم آن گره را نشان بدهم.

دارم. معمولاً آقای بهروز شیدا داستان‌های مرا پیش از چاپ می‌خوانند و اگر نکته‌ای باشد با من در میان می‌گذارد. اگر نویسنده‌های مقیم ایران هم سخت بگیرند، به خودشان مغرور نشوند و آزارشان را به یک ویراستار معتمد و کاردان بسپرنند، حتما کیفیت آثار ادبی در ایران افزایش می‌یابد. ■ **فکر می‌کنم چالش‌برانگیزترین موضوع در بررسی رمان «سفرکرده‌ها» زبان این اثر باشد. داستان کتاب در سال‌های آغازین دهه ۳۰ شمسی – به‌طور خاص: سال ۱۳۳۲ – می‌گذرد، اما زبانی که شما برای روایت این رمان تاریخی برگزیده‌اید زبانی است عموماً فاقد ساختارهای آرکائیک و به‌نظر، ناسازگار با زبان رایج در آن روزگار. درواقع، زبان روایت زبانی بسیار نزدیک به زبان فارسی امروزی است. فکر نمی‌کنید بهتر بود، یا درواقع لازم بود، زبان روایت با زمان آن تطبیق بیشتری می‌داشت؟ اصولا ویکرد شما به مساله زبان در رمان «سفرکرده‌ها» چه بود و چه تلاشی برای، اصطلاحاً، «در آوردن» زبان انجام دادید؟**

یعنی مثلاً پوری، زن نماینده مجلس با آن پیشینه خانوادگی و آن ساختار شخصیتی درست‌مثل یک زن امروزی از طبقه متوسط مرفه صحبت می‌کند؟ یا طرز حرف‌زدن و دایره واژگانی نمایندگان مجلس شورای اسلامی با پوراوود یکسان است؟ گمان نمی‌کنم. این یک دستوالعمل و شاید حتی یک راهمه باشد در رویکرد به داستان‌های تاریخی.

زمان تاریخی که انتخاب کردم برای این داستان دور از ما نیست. از ۵۰ سال پیش تا امروز مگر زبان معیار ما چقدر تغییر کرده است؟ در هر دوره اصطلاحاتی و عباراتی و واژه‌هایی باب شده، اما زبان از اساس دگرگون نشده. شما به آثار نویسنده‌هایی مثل هدایت، آل احمد و گلستان مراجعه کنید و دایره واژگانی آنها را مقایسه کنید با دایره واژگانی «سفرکرده‌ها». حتی می‌توانید به آثار رسول پرویزی، حجازی و دشتی مراجعه کنید تا حد دگرگونی زبان رسمی به‌دست‌تان بیاید. خاطرات سعید نفیسی را بخوانید و زبان او را با زبان «سفرکرده‌ها» مقایسه کنید. اگر این داستان در عهد ناصری اتفاق می‌افتاد، قضاوت شما درست بود، اما در سال ۳۲ اتفاق می‌افتد. تفاوت‌ها آن قدر زیاد نیست که لازم باشد به قول شما زبان آرکائیک را به کار بگیریم. تفاوت‌هایی هست ادعا می‌کنم که این تفاوت‌ها در جنس زبان به چشم می‌خورد. اما این نظر من است و احتمالاً دقیق نیست. چون فاصله من با کار کم است. باید دیگران قضاوت کنند. من فقط می‌توانم به شما اطمینان بدهم که متوجه این مساله بوده‌ام و تلاش کرده‌ام که زبان شخصیت‌ها با زبان رایج در آن روزگار همخوان باشد.

■ **ببینید، در خود رمان هم چند جایی وقتی رادیو روشن است یا یک بلیتیه مکتوب نقل می‌شود، مثلاً**



تحصیحات ذوالفقاری

«واسق و عنذرا»ی خواجه شعبی جوشقانی و «م عشوق بنارس» اثر ملاعطا شوشتری به کوشش حسن ذوالفقاری منتشر شد. به گزارش ایسنا، این دو منظومه از منظومه‌های عاشقانه است که «واسق و عنذرا» در واقع از نظیذه‌های منظومه «عنصری» و بخشی ازخمس«جوشقانی» است.این دو کتاب از سوی نشر چشمه منتشر شده‌اند.

این را هرگز نباید فراموش کنیم. خون‌ها ریخته شد تا این استقلال به دست آمد.

■ فضاسازی داستان بسیار جذاب و دوست‌داشتنی است. برای دست‌یابی به اطلاعاتی که در پرداخت داستان به کار برید و وقایع و آداب و رسوم اجتماعی آن روزگاران چقدر تحقیق کردید و منابعی که از آنها بهره گرفته‌اید چیست؟

مرحوم پدربزگم چند جلد کتاب داشت درباره مبارزات نفت. من اولین بار، وقتی هشت سالم بود، عکس امام خمینی را لای یکی از این کتاب‌ها دیدم. با مرحوم پدربزگم رابطه‌ای بسیار تنگاتنگ و عاطفی داشتم. او زمان مصدق کارمند اداره قند و شکر بود و خاطرات زیادی از آن دوران و از گردشگاه‌های تهران و برخی محله‌های قدیمی این شهر داشت. چند سالی هم در کرمانشاه و قصرشیرین زندگی کرده‌ام. کتاب‌های خاطرات، به‌خصوص خاطرات نفیسی و داستان‌های شفاهی که شنیده‌ام، کمک کرد که آن فضا را بسازم.

■ «سفرکرده‌ها» یایاتی باز دارد. به‌گونه‌ای که خواننده در انتهای داستان از سرانجام بعضی کاراکترهای اصلی داستان اطلاع دقیقی نمی‌یابد. به‌عنوان مثال، سرانجام ماری لوتیس، سحر یا حتی خود پوراوود. علت اینکه چنین یایاتی را برای رمان‌تان انتخاب کردید چه بود؟ فکر نمی‌کنید این پایان تاحدودی با مذاق برخی خوانندگان جور درنیاید و به این متهم شوید که شخصیت‌ها را کار کرده‌اید و پایان مناسبی برای وقایع زندگی آنها نیافته‌اید؟

ماری لوتیس سرگردان و معتاد می‌شود. سحر و پوری به باکو سفر می‌کنند و پوراوود هم از ایران دل می‌کند و سوادی مهاجرت به آمریکا را دارد. می‌بینید که شخصیت‌های محوری رمان هر یک سرانجامی دارند. فقط پایان کار یاور در ابهام است که به نظر من، با توجه به نقشی که او و امثال او بعدها در تاریخ ایران دارند، ضرورت داشت که قطعیت پیدا کنند. اصولا ساختمان رمان به شکلی بود که آغاز و فرجام شخصیت‌ها چندان مهم نبود. روابطی که آنها با هم داشتند و قضایی که آنها خود را در آن بیان می‌کردند اهمیت داشت. در رمان تو ما مجبوریم روی یکی از المان‌ها تاکید کنیم. برای همین آن تعدادی که در رمان‌های کلاسیک مثل «جنگ و صلح» تولستوی سراغ داریم و بسیار مطبوع است در رمان‌های مدرن جای خود را به نوعی ابهام و عدم قطعیت می‌دهد که در جنس زندگی است و برای همین چندان دلپذیر نیست.

■ **رمان شما از منظر چند شخصیت و با زاویه‌دیدهای مختلفی روایت می‌شود. چرا تصمیم گرفتید از این شیوه برای روایت «سفرکرده‌ها» بهره بگیرید؟ آیا قصد داشتید اثر را پلی فونیک کنید؟**

در «سفرکرده‌ها» داستان از منظر چهار شخصیت روایت می‌شود، با این قصد که دست‌کم در جهان داستان عدالت تا حدی برقرار شود. من به عدالت اعتقاد دارم و عدالت را به آزادی و آزادی و عدالت را به اختناق ترجیح می‌دهم. قاضی که برای این داستان انتخاب کردم از آرزوی دیرینه‌ام برای تحقق عدالت نشان دارد. هر کس حداقل یک داستان شنیدنی دارد و همه حق دارند که داستان خود را تعریف کنند. ■ **مایلم اگر امکان دارد از نوع عدالتی که با انتخاب چند راوی برای رمان به دنبال دستیابی به آن بودید بیشتر بگویید. چون اگر بنا باشد عدالت، بر این مبنا، در همه رمان‌ها رعایت شود، قاعداً تا همه آنها باید راویان متعدد داشته باشند.**

این راهی بود که من انتخاب کردم. می‌بینید که در یک داستان ۳۰۰ صفحه‌ای باز شخصیت‌هایی هستند که نمی‌توانند خودشان را بیان کنند، مثل نظم و زری و حتی سحر. برای همین، جز پروردگار، هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند کاملاً عادل است. نوعی انتخاب بود. اهداف دیگری هم حتما وجود دارد. مشکل اینجاست که ما دیگر نمی‌توانیم دانی کل باشیم. ظلمی که در بطن مدرنیته وجود دارد شاید اصلاً در این تاتوانی و چه بسا در خودبینی انسان ریشه داشته باشد.

■ **به نظر می‌رسد در هنگام نوشتن «سفرکرده‌ها» گوشه‌چشمی شما به تم ترجمه‌پذیر بودن اثر داشته‌اید. نحوه برخوردتان با زبان و بیان اتفاقات تاریخی و برخی جنبه‌های فرهنگی زندگی ایرانیان این ظن را برمی‌انگیزد که سعی داشته‌اید اثر در صورت ترجمه، برای آن‌جا که امکان دارد، برای مخاطب غربی و غیر ایرانی هم جذابیت داشته و قابل فهم باشد. درست است؟**

راستش منن از ادبیات قطع امید کرده‌ام. چشم‌دانشتی ندارم و بختم را جایی دیگری پیدا کرده‌ام. اگر امروز کسی پیدا شود و بخواهد این داستان را ترجمه کند، بسیار پشمان می‌شوم. خوب یا بد یکی از شخصیت‌های محوری داستان یک خانم آلمانی است. من ۲۵ سال با این مردم زندگی کرده‌ام و از برخی لحاظ مدیون آنها هستم. این حقیقت دارد که ماری لوتیس در ابتدا نگاهش به‌دنواز دارد. اما او هم پیشینه‌ای دارد. او هم دردمند است و می‌خواهد خودش را بیان کند. توجه به او ادای دین بود به مردمی که من با همه معایب‌شان و باهمه خودبینی‌ها وسختگیری‌هایشان دوست‌شان دارم.